

## داستان ملی شدن نفت ایران

ناصر ایرانی

پرداخت ۱۸۰,۰۰۰ پوندرشوه به شاه و درباریان به دست آورد، و شاه در مسافرتی پنج ماهه به اروپا تمام پولی را که بدین طریق به چنگ آورده بود بر باد داد.

امتیاز مزبور به دلیل آنکه رویتر تعهداتی را که بر گردن گرفته بود انجام نداد، و نیز نارضایتی مردم و حتی برخی از درباریان، لغو شد. ولی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۸ شمسی (۱۸۸۹ م.) امتیاز دیگری به رویتر داد که بر اساس آن او اجازه یافت به مدت ۶۰ سال يك بانک دولتی تأسیس کند و اسکناس انتشار دهد بی آنکه مجبور باشد هیچ گونه مالیاتی بپردازد. بانک مزبور این حق را نیز داشت که به بهره برداری از کلیه منابع معدنی ایران، جز طلا و نقره و سنگهای گرانبها، مشغول شود. شاه در برابر این امتیاز ایران بر باده مبلغ ۲۰,۰۰۰ پوند «هدیه» دریافت کرد و آن را هم در مسافرت دیگری به اروپا بر باد داد.

ناصرالدین شاه در سال بعد امتیاز دیگری به انگلیسی دیگری به نام تالبوت داد که بر اساس آن او حق انحصاری تولید و فروش داخلی و صادرات تنباکوی ایران را به مدت ۵۰ سال به دست آورد.

امتیاز تنباکو اعتراض شدید مردم را برانگیخت و جنبشی در سراسر کشور پا گرفت که شاه را مجبور ساخت امتیاز مزبور را لغو کند.

ولی امتیازی که مظفرالدین شاه، پسر ناصرالدین شاه، به ویلیام ناکس دارسی (William Knox D'Arcy) داد از سایر امتیازهایی که در این دوره به بیگانگان داده شد اهمیت بیشتری یافت به طوری که می شود گفت تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران

Mostafa Elm: *Oil, Power, and Principle/Iran's Oil Nationalization and Its Aftermath*. New York, Syracuse University Press, 1992.

کتاب نفت، قدرت، و اصول یا فصلی از تاریخ معاصر ایران آغاز می شود که نویسنده آن را «عصر استبداد و امتیاز» نامیده است. موضوع کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و سرانجام آن است، ولی چون دولت استعماری انگلیس با بهره جویی از فساد و ضعف شاهان مستبد و درباریان و وزیران چاکر صفت و طماع ایران توانست بر منابع عظیم نفت ایران تسلط یابد و این تسلط را ادامه دهد، و به همین دلیل مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت ایران از کوشش در جهت برقراری حکومت مبتنی بر قانون اساسی جدایی ناپذیر بود، نویسنده لازم دانسته است روایت خود را از زمانی آغاز کند که شاهان مستبد به آسانی آب خوردن به بیگانگان امتیازهای مهم اقتصادی و سیاسی می دادند تا منافع شخصی شان را حفظ کنند.

ناصرالدین شاه قاجار در ۱۲۵۱ شمسی (۱۸۷۲ م.) به بارون جولپوس دورویتر اجازه داد مدت هفتادسال به ایجاد راه آهن، امور آبیاری، بهره برداری از جنگلها و زمینهای بایر در سراسر کشور، بهره برداری از بیشتر منابع معدنی (از جمله نفت)، و نیز فعالیتهای صنعتی و بازرگانی دیگر بپردازد. جولپوس دورویتر این امتیاز را، که لرد کرزن آن را «کاملترین و غیر معمولترین واگذاشتن کل منابع صنعتی يك پادشاهی در دستهای بیگانه» دانسته است که «معملاً می شد آن را در رؤیا پرورید»، تنها با

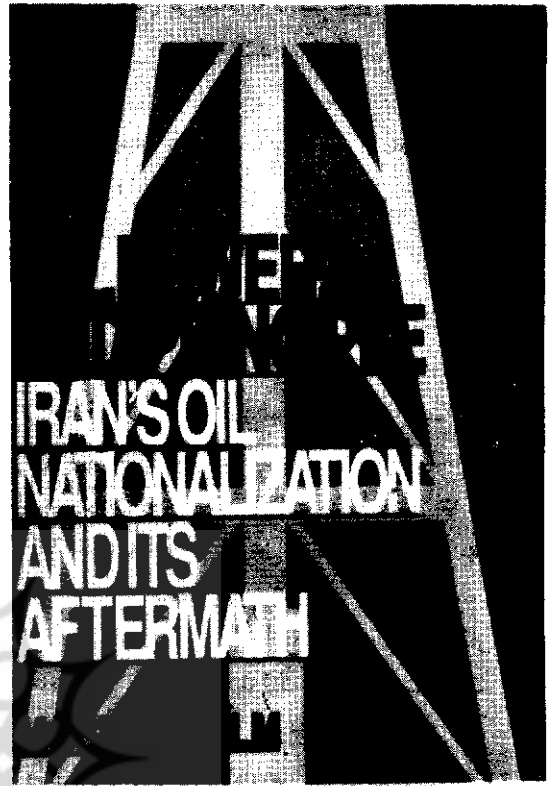
دولت ایران ضمناً ۱۶ درصد از سود خالص شرکتهای تأسیس شده را هم دریافت می کرد.

پس از هشت سال تلاش و صرف ۴۰۰,۰۰۰ پوند آشکار شد که نفت ایران از لحاظ کمیت ارزش تجارتي فراوانی دارد و چون تا این هنگام داری بیشتر اموال شخصی اش را به مصرف اکتشاف نفت ایران رسانده بود لازم آمد شرکتي تأسیس گردد که امکانات مالی کافی جهت گرداندن کلیه امور مربوط به اکتشاف و استخراج و پالایش نفت را داشته باشد. در نتیجه شرکت نفت آنگلو- پرشین (Anglo-Persian Oil Company) به وجود آمد که به گفته الول ساتن «در دو جنگ جهانی در خدمت نیروی دریایی [انگلیس] بود و ایران را دچار مشکلاتی ساخت که از مجموع مشکلات ناشی از مانورهای سیاسی دو قدرت بزرگ [روس و انگلیس] بیشتر بود.»

صادرات نفت ایران از سال ۱۲۹۱ شمسی (۱۹۱۲ م.) آغاز شد. جدول (۱) نشان می دهد که شرکت نفت آنگلو- پرشین در دوره نخست فعالیتش که تا ۱۹۳۱ طول کشید چه سود سرشاری از نفت ایران برد و چه سهم اندکی به مالک اصلی نفت داد.

طبق جدول (۱) شرکت نفت آنگلو- پرشین طی سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۱ بابت استخراج و پالایش نفت ایران مبلغ ۵۲,۷۳۹,۰۰۰ پوند سود خالص برده است حال آنکه در همین مدت فقط ۱۲,۳۰۶,۰۰۰ پوند به مالک اصلی نفت حق امتیاز پرداخته است، یعنی خیلی کمتر از يك چهارم سود خود.

شرکت آنگلو- پرشین با سود سرشاری که از نفت ایران می برد به صورت یکی از کمپانیهای بزرگ نفت در آمد، ناوگان کشتیرانی اختصاصی به وجود آورد، و يك سازمان پخش تأسیس کرد که در اروپا و هند و جنوب و غرب افریقا، و سپس در تمام جهان، به فعالیت مشغول بود. بعلاوه در ۱۹۲۱ شرکت ملی پالایش نفت را بنیاد نهاد که در ولز و اسکاتلند پالایشگاه ساخت و در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و استرالیا پالایشگاه خرید. با این همه، شرکت مزبور می کوشید به هر بهانه ممکن سر و ته آن پول ناچیزی را هم که بابت حق امتیاز به ایران می داد بزند. مثلاً وقتی در فوریه ۱۹۱۵ عشاير بختیاری به تحریک جاسوسان آلمانی لوله های نفت را منفجر کردند، شرکت نفت دولت ایران را مسؤول این رویداد دانست و مدعی شد که ایران می بایست ۴۰۲,۸۸۷ پوند بابت خسارات وارده به شرکت بپردازد، و اعلام کرد تا روزی که این مسئله حل نشود از پرداخت حق امتیاز خودداری خواهد کرد. جالب این است که دولت ایران يك نفر انگلیسی را مأمور رسیدگی به ادعای شرکت نفت کرد، و او پس از بررسی خسارات وارده اعلام نمود اولاً کل خسارت بیش از ۲۰,۰۰۰ پوند نیست و ثانیاً دولت ایران مسؤول انفجار لوله های نفت نیست.



قرن بیستم تا حد زیادی تحت تأثیر این امتیاز شکل گرفته است. پس از آنکه زمین شناسان فرانسوی کشف کردند در ایران نفت وجود دارد، ویلیام داری که از استخراج طلا در استرالیا ثروت زیادی به هم زده بود کوشید و موفق شد، البته به ضرب رشوه، مظفرالدین شاه را ترغیب کند قراردادی با او به امضا برساند که بر اساس آن به مدت ۶۰ سال حق انحصاری اکتشاف و استخراج و پالایش نفت را در سراسر کشور بجز پنج استان شمالی نزدیک مرز روسیه به دست آورد. این قرارداد به داری اجازه می داد هر قدر زمین بایر متعلق به دولت را که لازم داشت بدون پرداخت هیچ وجهی مورد استفاده قرار دهد. از پرداخت مالیات بابت تجهیزاتی که وارد کشور می کرد و همچنین صادرات نفت و محصولات نفتی نیز معاف بود. داری موظف بود جهت اکتشاف و استخراج و پالایش نفت يك یا چند شرکت تشکیل دهد و در صورتی که نخستین شرکت را در ظرف دو سال تشکیل نمی داد قرارداد لغو می شد. داری به محض تأسیس نخستین شرکت می بایست ۲۰,۰۰۰ پوند به صورت نقد و ۲۰,۰۰۰ پوند به صورت سهامی که بهای اسمی آنها پرداخت شده است به دولت ایران بپردازد.

جدول (۱): تولید نفت ایران، سود شرکت نفت آنگلو-پرشین، و حق امتیاز پرداخت شده به ایران (۱۹۱۲-۱۹۳۱)

سال	تولید نفت (به هزار تن)	سود شرکت نفت <sup>(۱)</sup> (به هزار پوند)	حق امتیاز پرداخت شده به ایران (به هزار پوند)
۱۹۱۲-۱۳	۸۰	—	—
۱۹۱۳-۱۴	۲۷۴	۲۷	۱۰
۱۹۱۴-۱۵	۳۷۶	۶۲	—
۱۹۱۵-۱۶	۴۵۹	۵۵	—
۱۹۱۶-۱۷	۶۴۴	۴۵۸	—
۱۹۱۷-۱۸	۸۹۷	۲,۱۱۳	—
۱۹۱۸-۱۹	۱,۱۰۶	۲,۶۵۲	(۲)۳۲۵
۱۹۱۹-۲۰	۱,۳۸۵	۱,۸۴۹	۴۶۹
۱۹۲۰-۲۱	۱,۷۴۳	۳,۲۶۴	(۳)۵۸۵
۱۹۲۱-۲۲	۲,۳۲۷	۳,۷۷۹	۵۹۳
۱۹۲۲-۲۳	۲,۹۵۹	۳,۴۳۱	۵۳۳
۱۹۲۳-۲۴	۳,۷۱۴	۳,۵۱۷	۴۱۱
۱۹۲۴-۲۵	۴,۳۳۴	۴,۰۶۷	۸۳۱
۱۹۲۵-۲۶	۴,۵۵۶	۴,۳۹۷	۱,۰۵۴
۱۹۲۶-۲۷	۴,۸۳۲	۴,۸۰۰	۱,۴۰۰
۱۹۲۷-۲۸	۵,۳۵۸	۴,۱۰۶	۵۰۲
۱ آوریل تا ۳۱ دسامبر ۱۹۲۸	۴,۲۹۸	۳,۶۸۹	۵۲۹
۱۹۲۹	۵,۴۶۱	۴,۲۷۴	۱,۴۳۷
۱۹۳۰	۵,۹۳۹	۳,۷۸۶	۱,۲۸۸
۱۹۳۱	۵,۷۵۰	۲,۴۱۳	(۴)۳۰۷

(۱) سود شرکت پس از کسر هزینه‌ها، پرداخت سود سهام ممتاز و اوراق قرضه و حق امتیاز ایران.  
 (۲) این رقم شامل مجموع حق امتیاز پرداخت شده به ایران در سالهای ۱۹۱۳-۱۴ تا ۱۹۱۸-۱۹ است.  
 (۳) در این سال یک میلیون پوند نیز بابت دعاوی سابق به ایران پرداخت شده است.  
 (۴) به موجب قرارداد ۱۹۳۳ این مبلغ به ۱,۳۳۹,۱۳۲ پوند افزایش یافت.

## رضاشاه و قرارداد ۱۹۳۳

الول ساتن می‌نویسد شرکت نفت آنگلو-پرشین به چشم ایرانیان «مظهر مداخله بیگانگان» بود زیرا بزرگترین دارایی طبیعی ایران را در اختیار داشت و مورد بهره‌برداری قرار می‌داد در حالی که «پول اندکی در برابر میلیونها [پوندی] که می‌برد» به ایران می‌پرداخت.

پس از آنکه رضاشاه به سلطنت رسید، دولت ایران کوشید این معامله غیرمنصفانه را تغییر دهد بویژه آنکه دولت انگلیس سهامدار عمده شرکت نفت بود ولی ایران هیچ سهمی نداشت و لذا هیچ قدرتی در اداره امور شرکت.

رضاشاه در ۱۳۰۷ عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار پر نفوذش را به لندن فرستاد تا با سر جان کدمن رئیس شرکت نفت آنگلو-پرشین مذاکره کند و او را قانع سازد که لازم است روابط جدیدی بین ایران و شرکت نفت برقرار شود. پیشنهاد تیمورتاش این بود که دولت ایران ۲۵ درصد از سهام عادی شرکت را به طور رایگان و نیز بابت هر تن نفت تولید شده دو شیلینگ حق امتیاز دریافت کند.

رضاشاه از طریق مصطفی فاتح به کدمن پیام فرستاد که «ایران دیگر نمی‌تواند تحمل کند که ببیند درآمدهای عظیم نفت به جیب خارجی‌ها سرانبر می‌شود در حالی که خود محروم از آنهاست.» کدمن، برخلاف اسلافش، درد ایرانیان را می‌فهمید و معتقد بود اگر ایران سهامدار شرکت شود و در سرنوشت آن شریک، علاقه‌مند می‌گردد که در آینده امتیاز نفت را حفظ کند. او در اواخر سال ۱۳۰۷ خود به اتفاق گروهی از مشاورانش به تهران رفت و پیش‌نویس قرارداد جدیدی را ارائه کرد که به موجب آن شرکت نفت ۲۰ درصد از سهام عادی اش را به طور رایگان به ایران می‌داد، بابت هر تن نفت تولید شده دو شیلینگ به ایران می‌پرداخت، منطقه امتیاز را به ۱۰۰,۰۰۰ مایل مربع کاهش می‌داد، و در عوض مدت امتیاز سی سال افزایش می‌یافت.

در برابر این پیشنهاد، تیمورتاش پیشنهاد دیگری ارائه داد که انگلیسیان آن را نپذیرفتند و کار اختلاف به جایی کشید که ایران، طی یادداشتی که حسن تقی‌زاده وزیر دارایی به مدیر شرکت نفت در تهران نوشت، اعلام کرد قرارداد مورخ ۱۹۰۱ داری باطل است زیرا منافع ایران را تأمین نمی‌کند. در یادداشت گفته شده بود اگر شرکت رفتار دیگری پیش گیرد و منافع ایران را مدنظر قرار دهد دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به شرکت خودداری نخواهد کرد.

انگلیسیان یادداشت اعتراض آمیز شدیدالحنی به دولت ایران فرستادند و سخن از اقدام نظامی به میان آوردند، و رضاشاه که از یک سو دولتش شدیداً به پول نیاز داشت و از سوی دیگر حضور ناوهای جنگی انگلیس در خلیج فارس به شدت نگرانش کرده بود و می‌ترسید انگلیسیان اعراب جنوب ایران را تحریک کنند که در مناطق نفتی دست به شورش بزنند، در مذاکرات بعدی خود ریاست هیئت ایرانی را به عهده گرفت و شرایط مذاکره کنندگان انگلیسی را پذیرفت و قرارداد جدیدی با شرکت نفت منعقد کرد که به قرارداد ۱۹۳۳ معروف است. در این قرارداد نام شرکت، چون رضاشاه دوست نداشت ایران را پرشیا بخوانند، به شرکت نفت انگلیس و ایران تبدیل شد، و با وجود اینکه ایران توانست منطقه عملیات شرکت را از ۵۰۰,۰۰۰ مایل مربع به ۱۰۰,۰۰۰ مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت را در

جدول (۲): تولید نفت ایران، سود خالص شرکت نفت انگلیس و ایران، مالیات پرداخت شده به دولت انگلیس، و دریافتیهای ایران (۱۹۳۲-۵۰)

سال	تولید نفت (به هزار تن)	سود خالص شرکت نفت <sup>(۱)</sup> (به هزار پوند)	مالیات به انگلیس (به هزار پوند)	دریافتهای ایران (به هزار پوند)
۱۹۳۲	۶,۴۴۶	۲,۳۸۰	۱۹۵	۱,۵۲۵
۱۹۳۳	۷,۰۸۷	۲,۶۵۴	۳۰۵	۱,۸۱۲
۱۹۳۴	۷,۵۳۷	۳,۱۸۳	۵۱۲	۲,۱۹۰
۱۹۳۵	۷,۴۸۸	۳,۵۱۹	۴۰۹	۲,۲۲۱
۱۹۳۶	۸,۱۹۸	۶,۱۲۳	۹۱۱	۲,۵۸۰
۱۹۳۷	۱۰,۱۶۸	۷,۴۵۵	۱,۶۵۲	۳,۵۲۵
۱۹۳۸	۱۰,۱۹۵	۶,۱۰۹	۱,۱۵۷	۳,۳۰۷
۱۹۳۹	۹,۵۸۳	۲,۹۸۶	۱,۹۵۶	۴,۲۷۱
۱۹۴۰	۸,۶۲۷	۲,۸۴۲	۲,۹۷۵	۴,۰۰۰
۱۹۴۱	۶,۶۰۵	۳,۲۲۲	۲,۹۲۱	۴,۰۰۰
۱۹۴۲	۹,۳۳۹	۷,۷۹۰	۴,۹۱۸	۴,۰۰۰
۱۹۴۳	۹,۷۰۶	۵,۶۳۹	۷,۶۶۳	۴,۰۰۰
۱۹۴۴	۱۳,۲۷۴	۵,۶۷۷	۱۰,۶۳۶	۴,۴۶۴
۱۹۴۵	۱۶,۸۳۹	۵,۷۹۲	۱۰,۳۸۱	۵,۶۲۴
۱۹۴۶	۱۹,۱۹۰	۹,۶۲۵	۱۰,۲۷۹	۷,۱۳۲
۱۹۴۷	۲۰,۱۹۵	۱۸,۵۶۵	۱۴,۸۰۰	۷,۱۰۴
۱۹۴۸	۲۴,۸۷۱	۲۴,۰۶۵	۲۸,۳۱۰	۹,۱۷۲
۱۹۴۹	۲۶,۸۰۷	۱۸,۳۹۰	۲۲,۴۸۰	۱۳,۴۸۹
۱۹۵۰	۳۱,۷۵۰	۳۳,۱۰۳	۵۰,۷۰۷	۱۶,۰۳۲

(۱) پس از پرداخت مالیات و حق امتیاز

ساختن لوله نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند در مجموع، به اعتقاد آقای مصطفی علم، اگر دولت پافشاری می کرد که شرکت نفت همان شرایط امتیاز داری را بدون هیچ دوز و کلکی رعایت کند ایران فایده بیشتری برده بود. مهمترین خطایی که دولت ایران در قرارداد ۱۹۳۳ مرتکب شد این بود که پذیرفت مدت قرارداد ۳۲ سال بیشتر از قرارداد داری باشد. قرارداد داری در ۱۹۶۱ پایان می یافت و در آن هنگام داراییهای مادی شرکت نفت به ایران تعلق می یافت و ایران می توانست خود اداره صنعت نفت را به عهده گیرد یا با شرایط بهتری اداره آن را به دیگران واگذارد، حال آنکه به موجب قرارداد جدید منابع نفت ایران تا سال ۱۹۹۳ در اختیار شرکت نفت قرار می گرفت.

جدول (۲) نتایج مادی قرارداد ۱۹۳۳ را به روشنی نشان می دهد.

طبق جدول (۲) شرکت نفت طی سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۰ مبلغ ۱۶۹,۱۱۹,۰۰۰ پوند سود خالص برده است و دولت انگلیس طی همین مدت ۱۷۳,۱۶۷,۰۰۰ پوند مالیات گرفته است، یعنی انگلیسیان از نفت ایران جمعاً ۳۴۲,۲۸۶,۰۰۰ پوند بهره برده اند حال آنکه ایران تنها ۱۰۰,۴۴۸,۰۰۰ پوند دریافت کرده است که تقریباً ۲۹ درصد سود خالص انگلیسیها است.

سید حسن تقی زاده، که در مذاکرات سال ۱۹۳۳ شرکت داشت، پانزده سال بعد تصدیق کرد که لغو امتیاز داری خطای فاحشی بوده است، و هنگامی که مجلس از او خواست توضیح دهد چرا چنین شرایط سنگینی پذیرفته شد، گفت وقتی گروه شرکت نفت تهدید کرد که مذاکرات را قطع خواهد کرد رضاشاه ظاهراً از پیامدهای قطع مذاکرات ترسید و خود را به میان معرکه انداخت و چون جز او هیچ کس در مملکت اختیاری نداشت و مقاومت در برابر قدرت مطلقه او نه ممکن بود و نه فایده ای داشت مأموران معذور آنچه را که نباید پذیرفتند.

### مشکل شوروی و قرارداد الحاقی

در شهریور ۱۳۲۰، پس از آنکه نیروهای نظامی انگلیس و شوروی و امریکا ایران را اشغال کردند، رژیم دیکتاتوری رضاشاه سقوط کرد و پسر او محمدرضاشاه به سلطنت رسید. در دوران اشغال علاوه بر انگلیسیان که به غارت منابع سرشار نفت ایران مشغول بودند بیگانگان دیگر هم که می دیدند کشور ما دچار ضعف و آشفتگی است در صدد برآمدن از نمد نفت ایران کلاهی برای خود بدوزند. در سال ۱۳۲۲ کمپانی رویال داچ شل نمایندگانش را به ایران فرستاد تا درباره استخراج نفت در خارج از محدوده عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران به مذاکره بپردازند. برخی از کمپانیهای نفتی امریکا هم، به تشویق

محمدرضاشاه، تقاضای امتیاز کردند و شورویها هم فوراً به این مسابقه اخذ امتیاز پیوستند. در سپتامبر ۱۹۴۴ سرگئی کافنارادزه، معاون وزیر امور خارجه شوروی، به ایران آمد و تقاضا کرد به شوروی اجازه داده شود که در پنج استان شمالی ایران به استخراج نفت بپردازد.

دولت ایران اعلام کرد تا پایان جنگ هیچ امتیازی به شرکتها و دولتهای بیگانه نخواهد داد ولی نمایندگان حزب توده در مجلس معتقد بودند ایران می بایست موازنه ای سیاسی بین شوروی و غرب به وجود بیاورد بدین صورت که چون به انگلیس امتیاز نفت جنوب را داده است لازم است به شوروی هم امتیاز نفت شمال را بدهد.

دکتر محمد مصدق با این استدلال مخالف بود. او می گفت بهتر آن است که ایران سیاست «موازنه منفی» پیش گیرد، بدین معنا که به هیچ قدرت خارجی امتیازی ندهد که قدرت خارجی رقیب را برانگیزد که امتیاز مشابهی کسب کند. به عقیده او چه در طول جنگ و چه پس از آن نمی بایست هیچ امتیازی در زمینه نفت به خارجیان داد و اختیار منابع نفت ایران را خود

ایرانیان باید به دست گیرند. او لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد که بر اساس آن کلیه مقامات دولتی از مذاکره با خارجی‌ها درباره امتیاز نفت منع می‌شدند. این لایحه، گرچه با مخالفت حزب توده روبه‌رو شد، با رأی موافق بیشتر نمایندگان مجلس به تصویب رسید.

در آن هنگام ۳۰,۰۰۰ سرباز روسی در خاک ایران مستقر بودند، و شوروی که دو حکومت خودمختار دست‌نشانده در دو استان آذربایجان و کردستان روی کار آورده بود در وضعیتی قرار داشت که می‌توانست به زور از ایران امتیاز نفت بگیرد. انگلیسی‌ها هم با این امر که شورویها امتیاز تولید نفت در استانهای شمالی ایران را بگیرند چندان مخالفتی نداشتند. در فوریه ۱۹۴۵ در ملاقات وزرای امور خارجه متفقین در یالتا، مولوتف وزیر امور خارجه شوروی به آنتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلیس گفته بود بریتانیا با تلاشهای شوروی جهت کسب امتیاز نفت مخالفت می‌کند، و ایدن پاسخ داده بود: «به هیچ وجه. سیاست بریتانیا این نیست که شوروی را از کسب امتیاز نفت در شمال ایران باز دارد.» برخی از مقامات وزارت امور خارجه انگلیس نیز معتقد بودند که مخالفت با درخواستهای نفتی شوروی به روابط خوب انگلیس و شوروی لطمه می‌زند، بویژه با توجه به اینکه «ما در جنوب ایران میدانهای نفتی داریم».

شوروی بر خلاف تعهدات روشنی که به گردن گرفته بود خیال تخلیه خاک ایران را نداشت، و امریکا که نگران مقاصد توسعه طلبانه شوروی بود و بیم آن داشت که نکند ایران به پشت پرده آهنگین کشانده شود، دولت ایران را تشویق کرد به سازمان ملل متحد شکایت کند و دولت ایران نیز چنین کرد. شکایت ایران از شوروی نخستین موضوعی بود که در این نهاد بین‌المللی تازه تأسیس شده مطرح گردید و نخستین رویارویی امریکا و شوروی پس از جنگ بود و نخستین نشانه آغاز «جنگ سرد».

ولی مشکل شوروی، یعنی خودداری آن کشور از تخلیه خاک ایران و تأسیس دو حکومت خودمختار دست‌نشانده در دو استان ایران و پافشاری جهت کسب امتیاز نفت که ممکن بود پیامدهای وخیمی برای کشور ما داشته باشد و ایران را تجزیه کند یا استقلال آن را از بین ببرد، با هوشمندی و کاردانی کم نظیری که احمد قوام، نخست‌وزیر ایران، از خود نشان داد رفع شد.

نویسنده نفت، قدرت، و اصول نقش احمد قوام را در این مرحله حیاتی از تاریخ معاصر ایران به روشنی توضیح نمی‌دهد، ولی از فحواي کلام او و جمله‌هایی نظیر این: «در حالی که کشور زیر فشار شوروی و بریتانیا در حال تجزیه بود هیچ کس نمی‌توانست با اطمینان بگوید موضع قوام چیست. شاه نمی‌توانست؛ امریکاییان هم نمی‌توانستند. به چشم امریکاییان او

وطن فروشی بود که دودوزه بازی می‌کرد،» چنین استنباط می‌شود که در حل مشکلاتی که شوروی به وجود آورده بود نقش تعیین کننده‌ای برای قوام قائل نیست و سیاست امریکا را کارسازتر می‌داند. ولی نویسنده این سطور رأی آن پژوهندگان را به حقیقت نزدیکتر می‌داند که معتقدند دیپلماسی ماهرانه احمد قوام، نه موضع محکم دولت امریکا، ایران را از خطر تجزیه نجات داد (رجوع کنید به نشر دانش، سال یازدهم، شماره چهارم، مقاله «روابط ایران و امریکا و شوروی از جنگ بین‌المللی دوم تاکنون»)، و قوام را «معمار و مجری استراتژی‌نی» به حساب می‌آورند که هدفهای ایران را تحقق بخشید (رجوع کنید به نشر دانش، سال دهم، شماره‌های دوم و سوم، مقاله «بحران دموکراسی در ایران»).

به هر حال مشکلاتی حادی که شوروی به وجود آورده بود رفع شد، اما داستان چپاول ثروتهای نفتی ایران به وسیله شرکت نفت انگلیس و ایران هنوز ادامه داشت. در تیرماه ۱۳۲۷ عبدالحسین هژیر به نخست‌وزیری رسید، و برخی از نمایندگان مجلس از او خواستند حقوق پایمال شده ایران را از شرکت نفت بازستاند. دولت برای آنکه معلوم کند شرکت نفت در چه مواردی تعهداتش را در قبال ایران زیر پا گذاشته است ژیلبر ژیدل را که استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه پاریس و رئیس آکادمی حقوق بین‌الملل در لاهه بود استخدام کرد، و او به اتفاق همکارانش و خبرگان ایرانی یادداشتی ۲۵ صفحه‌ای تهیه نمود حاوی حقوق از دست رفته ایران که می‌بایست با شرکت نفت مورد بحث قرار گیرد. بدین ترتیب زنجیره رویدادهایی آغاز شد که به ملی شدن صنعت نفت ایران منجر گردید.

شرکت نفت به نکاتی که ایران در یادداشت مزبور مطرح کرده بود هیچ اعتنایی نکرد، و مجلس از این بی‌اعتنایی چنان به خشم آمد که ده نفر از نمایندگان در ۳۰ دی ۱۳۲۷ لایحه‌ای مبنی بر لغو امتیاز نفت به مجلس تقدیم کردند. به دنبال این رویداد، مذاکراتی بین هیئت‌های انگلیسی و ایرانی در گرفت. ریاست هیئت انگلیسی را نویل گس (Neville Gass) یکی از مدیران شرکت نفت، و ریاست هیئت ایرانی را عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی به عهده داشت.

مذاکرات منجر به عقد قرارداد جدیدی موسوم به قرارداد الحاقی گس-گلشائیان گردید. این قرارداد بر اساس پیشنهادهای شرکت نفت تنظیم شده بود و گلشائیان، که خود امضاکننده آن بود، معتقد بود حقوق ایران را ملحوظ نمی‌دارد. در کتاب یادداشتهای دکتر قاسم غنی از قول گلشائیان نقل شده است که گفته بود اگر «مداخله نخست‌وزیر [ساعد] و اعلیحضرت در کار نبود» که «ملاحظات سیاسی» محتاطشان کرده



مصدق

بود و آزادیشان را در مذاکرات از بین برده بود، می شد شرایط بهتری به دست آورد. در آن هنگام سفیر انگلیس در ایران شاه و نخست وزیر را زیر فشار دائم قرار داده بود تا شرایط شرکت نفت را بپذیرند، و آنان نیز واداده بودند.

قرارداد الحاقی به صورت لایحه در ۲ مرداد ۱۳۲۸ به مجلس ارائه شد. عمر مجلس چهار روز دیگر به پایان می رسید و شرکت نفت انتظار داشت که لایحه در ظرف همین چهار روز به کمک نمایندگان طرفدار انگلیس و دربار، و با حمایت شاه، به تصویب برسد. ولی نمایندگان مخالف که دست انگلیسیان را خوانده بودند و می دانستند اگر لایحه به رأی گذاشته شود اکثریت نمایندگان به آن رأی موافق خواهند داد، شگرد جالبی زدند: حسین مکی سخنرانی چهار روزه ای در مجلس ایراد کرد. او ضمن این سخنرانی دراز جفاکاریهای شرکت نفت و نقائص لایحه را بر شمرد و با توضیحاتی که از گلشائیان می خواست آن قدر وقت را کشت که عمر مجلس به پایان رسید و فرصت نشد لایحه به رأی گذاشته شود.

افراد هیئت، یعنی حسین مکی، پیشنهاد کرد که چون ۲۰ نفر عضو هیئت به گروهها و حزبهای مختلف تعلق دارند بهتر آن است که ائتلاف وسیعی صورت گیرد و جبهه ملی خوانده شود. مصدق این اندیشه را پسندید. هیئت مزبور مصدق را به عنوان رئیس برگزید و کمیته ای را مأمور تهیه برنامه و آئین نامه جبهه ملی کرد. در برنامه ای که انتشار یافت اعلام شد هدفهای جبهه ملی برقراری حکومت مبتنی بر قانون اساسی و گسترش عدالت اجتماعی است، و طبق آئین نامه يك شورای مرکزی تشکیل شد و از احزاب سیاسی و سازمانهای صنفی دعوت به عمل آمد که به جبهه ملی بپیوندند.

انتخابات مجلس شانزدهم در زمستان ۱۳۲۸ به پایان رسید. جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق هشت کرسی به دست آورد، چهل نماینده مستقل نیز به مجلس راه یافتند، ولی اکثریت نمایندگان را سلطنت طلبان و طرفداران انگلیس تشکیل می دادند. این بود که شاه به آسانی توانست فرد مورد علاقه خود، علی منصور، را مأمور تشکیل کابینه کند.

علی منصور لایحه نفت را در اوایل سال ۱۳۲۹ به مجلس تقدیم کرد. مصدق و یارانش لایحه را سند تحقیر آمیزی دانستند، و چون نخست وزیر به دفاع از لایحه بر نخواست مجلس آن را جهت مطالعه بیشتر به يك کمیسیون هجده نفره پارلمانی ارجاع کرد. پنج نفر از این هجده نفر، از جمله مصدق، عضو جبهه ملی بودند. انگلیسیان به دلیل آنکه منصور در مجلس از قرارداد الحاقی دفاع نکرده بود از او دلخور بودند. امریکاییان هم از او خوششان نمی آمد. جان وایلی سفیر کبیر امریکا در ایران معتقد بود منصور

#### تأسیس جبهه ملی و ملی شدن صنعت نفت

اکنون چاره ای نبود جز اینکه مجلس آینده سرنوشت لایحه را معلوم کند. انگلیسیان که منافشان را وابسته به ترکیب نمایندگان آن مجلس می دیدند نهایت سعی خود را به کار بردند تا طرفدارانشان را بر کرسی نمایندگی بنشانند. شاه هم که در صدد بود پایگاه قدرتش را تقویت کند خیال داشت پیروانش را به مجلس بفرستد. او برای آنکه انگلیسیان با نقشه هایش به مخالفت بر نخیزند از مخالفت با قرارداد الحاقی خودداری کرده بود و بدین ترتیب اتحادی بین او و انگلیس به وجود آمده بود.

انتخابات دوره شانزدهم مجلس پر از تقلبهای آشکار بود، و دکتر محمد مصدق برای آنکه از تقلب در انتخابات جلوگیری کند طی اعلامیه ای از طرفداران قانون اساسی خواست روز ۲۲ مهر جلوی خانه او گرد آیند تا دسته جمعی به سوی قصر شاه راهپیمایی کنند. هزاران نفر، از جمله استادان و دانشجویان دانشگاه و کارمندان و بازرگانان و کسبه، در راهپیمایی شرکت جستند. آنان هیئتی ۲۰ نفره را انتخاب کردند تا اعتراضشان را نسبت به جریان انتخابات به گوش عبدالحسین هژیر وزیر دربار برساند. این هیئت، که مصدق در رأسشان قرار داشت، وارد قصر شدند و اعلام نمودند قصر را ترك نخواهند کرد مگر آنکه پاسخ مثبتی دریافت کنند. سه روز بعد هژیر قول داد که به تقلبهای انتخاباتی خاتمه دهد.

هیئت مزبور در همان قصر شاه تصمیم گرفت در آینده نیز اتحاد خود را حفظ کند و به دفاع از قانون اساسی بپردازد. یکی از

او را تحت فشار بگذارد.

امریکاییان و رزم آرا ماهها تلاش کردند تا شرکت نفت را ترغیب کنند که شرایط قرارداد را منصفانه‌تر سازد. نظر امریکاییان این بود که ایرانیان از قرارداد بین ونزوتلا و شرکت نفت کرئول (Creole Oil) خبر دارند و بنابراین نمی‌توان ایران و سایر کشورهای خاورمیانه را بازداشت از اینکه شرایط مشابهی طلب کنند. ولی مرغ انگلیسیان همچنان يك پا داشت.

از سوی دیگر در کمیسیون نفت مجلس پنج عضو جبهه ملی خواهان ملی‌شدن صنعت نفت بودند و سیزده عضو دیگر، به رهبری جمال امامی، معتقد بودند که مذاکرات جدیدی می‌بایست صورت پذیرد، و چون هر دو گروه با شرایط قرارداد موافق نبودند در ۴ آبان قطعنامه‌ای صادر کردند و در آن اعلام نمودند که قرارداد متضمن حقوق کامل ایران نیست و لذا کمیسیون با آن مخالف است.

این قطعنامه چشم شرکت نفت را باز نکرد. رؤسای شرکت یقین داشتند که رزم آرا و نمایندگان شاهدوست و طرفدار انگلیس قطعنامه کمیسیون نفت را بی‌اثر خواهند ساخت. ولی وزارت امور خارجه آمریکا به اندازه انگلیسیان خوشبین نبود. آچسن پیامی به بوبین فرستاد و از او خواست شرکت نفت را ترغیب کند که پیش از امضای قرارداد بین شرکت نفت آرامکو و عربستان سعودی با ایران به مصالحه برسد. در آن هنگام مذاکراتی بین آرامکو و عربستان سعودی جریان داشت و بسیار محتمل بود که آرامکو بر اساس تقسیم نصفانصف سود با عربستان قرارداد منعقد کند. روشن است که در این صورت تمام کشورهای تولیدکننده نفت خواهان تجدیدنظر در قراردادهای سابق می‌شدند، و روشنتر است که مشکل می‌شد قرارداد الحاقی را به تصویب مجلس شورای ملی ایران رساند.

دولت رزم آرا، بی‌توجه به این تحولات، به مجلس فشار وارد می‌آورد که قرارداد الحاقی را به تصویب برساند. غلامحسین فروهر وزیر دارایی در ۵ دی ۱۳۲۹ در مجلس سخنرانی کرد و از قرارداد دفاع و به طرفداران ملی شدن نفت حمله نمود ولی پس از آنکه شرایط قرارداد آرامکو و عربستان سعودی فاش شد فروهر استعفا داد و به اعتبار دولت سخت لطمه خورد. مصدق و یارانش در جبهه ملی روز ۲۱ دی پیشنهاد ملی‌شدن صنعت نفت ایران را به مجلس ارائه دادند، و این پیشنهاد راهی را که مجلس و دولت می‌بایست در آینده می‌پیمودند مشخص کرد.

انگلیسیان همچنان قادر نبودند وضعیت جدیدی را که پیش آمده بود درک کنند. در جلسه‌ای که در لندن تشکیل شد و مقامات وزارت امور خارجه و خزانه‌داری و وزارت سوخت و نیرو و شرکت نفت در آن شرکت داشتند احساس همگان این بود که

«انگشتهای سخت چسبنده‌ای» دارد و مردی نیست که بتواند دست به اصلاحات بزند. در همین هنگام سبهدرزم آرا به سفارت امریکا قول داده بود که اگر در رأس دولت قرار گیرد «مبارزه ضد فساد پیش می‌گیرد... اعضای گارد قدیم را کنار می‌زند». این قول او امریکاییان را که اصلاحات سیاسی و اقتصادی را بهترین کار برای مقابله با تهدیدات کمونیستی در ایران می‌دانستند خوش آمده بود. واپلی به دین آچسن وزیر امور خارجه آمریکا گزارش داد رزم آرا «بسیار پاکیزه» است و چون ریاست ستاد ارتش را به عهده دارد «ارتش ایران را در کف دستش نگه داشته است».

علی‌منصور که دریافته بود سفارت امریکا در پی به نخست‌وزیری رساندن رزم آرا است، و سفارت انگلیس نیز موافق این کار است، به نورث کرافت نماینده شرکت نفت در ایران نامه نوشت و قول داد اگر در منصب نخست‌وزیری باقی بماند با تمام قوا از لایحه نفت دفاع خواهد کرد ولی دیگر کار از کار گذشته بود و شاه، با آنکه نخست‌وزیران و دولتهای نیرومند را هیچ دوست نداشت، به زور سفارتخانه‌های امریکا و انگلیس رزم آرا را مأمور تشکیل کابینه کرد.

رزم آرا به سر فرانسیس شهرد سفیر انگلیس در ایران و شرکت نفت قول داد که می‌کوشد لایحه نفت را به تصویب مجلس برساند فقط به این شرط که برخی از شرایط آن بهتر شود، از جمله برنامه‌ای ده ساله جهت آموزش ایرانیان تدوین شود تا آنان قادر گردند شغل‌های فنی را به عهده گیرند و در نتیجه تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت کاهش یابد؛ ایران اجازه یابد دفاتر شرکت را بازبینی کند و صادرات نفت شرکت را در بنادر زیر نظر داشته باشد تا این اتهام از بین برود که شرکت بیش از مقداری که اعلام می‌نماید نفت صادر می‌کند؛ و مقدار و قیمت تولیدات نفت ایران که با تخفیف بسیار به دریاداری انگلیس و دیگران فروخته می‌شود به اطلاع دولت ایران برسد.

با آنکه رزم آرا با حمایت انگلیسیان به قدرت رسیده بود پاسخ مثبتی از آنان دریافت نکرد. ناچار به هنری گریدی سفیر جدید امریکا در ایران متوسل شد. هنری گریدی که اقتصاددان و سیاستمدار پر تجربه‌ای بود به ایران فرستاده شده بود تا دولت را در حل مشکلات اقتصادی کشور یاری دهد.

آچسن به درخواست گریدی نامه‌ای به ارنست بوبین وزیر امور خارجه انگلیس نوشت و به او توصیه کرد شرایط جاری داخلی ایران و جهان را در نظر بگیرد و شرکت نفت را وادارد که سخت‌سری را کنار بگذارد و به درخواستهای ایران روی موافق نشان بدهد، ولی وزارت امور خارجه انگلیس نه می‌توانست حریف سر ویلیام فریزر رئیس شرکت نفت شود و نه می‌خواست



رزم آرا

شرکت نفت در وضع وخیمی قرار ندارد. در آن جلسه از نورث کرافت نماینده شرکت پرسیده شد آیا «علاقه عمومی به ملی شدن [نفت] بسیار نیرومند است؟» و او پاسخ داد: «اهمیت چندانی برای آن قائل نیستم، بویژه که رزم آرا و شاه قرارداد الحاقی را «مبنای خوبی می دانند و نمی خواهند آن را از بین ببرند».

هنری گریدی سفیر امریکا در ایران با ملی گرایان میانه‌رو در ایران همدلی نشان می‌داد و معتقد بود آنان می‌توانند عامل پیشرفت اقتصادی شوند و استقلال کشور را حفظ کنند. امریکایی دیگری که با ملی گرایان همدلی می‌کرد ماکس تورنبرگ رئیس هیئت مشاوران ماورای بحار در ایران بود که آشکارا از شرکت نفت انتقاد می‌کرد که سهم منصفانه‌ای از درآمدهای نفت را به ایران نمی‌دهد، و شرکت را باعث بی‌ثباتی اقتصادی و آشوب در کشور می‌دانست. جرج مک‌گی معاون وزارت امور خارجه امریکا نیز موضعی مشابه گریدی و تورنبرگ داشت. همدلی این امریکاییان با ملی گرایان و انتقاداتشان از شرکت نفت، بسیاری از ایرانیان را معتقد ساخت که در مبارزه بر ضد شرکت نفت از حمایت ایالات متحده برخوردارند.

وقتی جنبش ملی شدن صنعت نفت قدرت بسیار گرفت و انگلیسیان سرانجام دریافتند که زور هیچ کسی در ایران نمی‌تواند قرارداد الحاقی را به تصویب مجلس برساند، تازه به اصل ۵۰-۵۰ در تقسیم سود گردن گذاشتند. شهرد در نامه‌ای به رزم آرا اعلام کرد شرکت نفت «آماده است قراردادی بر اساس ۵۰-۵۰ را بررسی کند» ولی شهرد موظف بود به رزم آرا بگوید: «هر راه حلی که ذکر نکند ملی کردن [صنعت نفت] غیرقانونی است از لحاظ دولت اعلیحضرت پذیرفتنی نیست».

رزم آرا تصمیم گرفت موافقت شرکت نفت را با اصل تقسیم نصفانصاف سود پوشیده نگه دارد تا در صورتی که توانست قراردادی مبتنی بر این اصل را به تصویب مجلس برساند آن را دستاورد شخصی خود قلمداد کند. ولی آنچه رزم آرا به دست آورد چیز دیگری بود: او در ۱۲ اسفند در جلسه کمیسیون نفت شرکت جست و اعلام نمود ملی کردن نفت به دلیل فقدان مهارت‌های لازم و منابع مالی و امکانات کشتیرانی عاقلانه نیست، و اصولاً ملی کردن از لحاظ قانونی ممکن نیست و برانگیختن دشمنی دولت انگلیس هم بخردانه نیست. شهرد در گزارشی به وزارت امور خارجه انگلیس با غرور نوشت که رزم آرا «عصاره حرف‌های مرا» به کمیسیون گفت.

ولی مردم ایران از گفته‌های رزم آرا به خشم آمدند، و او چهار روز بعد در مسجد شاه به ضرب چند گلوله به قتل رسید. و فردای قتل او، یعنی روز ۱۷ اسفند، کمیسیون نفت به اتفاق آرا اصل

ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور به تصویب رساند. مجلس شورای ملی در روز ۲۴ اسفند و مجلس سنا در ۲۹ اسفند تصمیم کمیسیون نفت را تأیید کردند و بدین ترتیب ملی شدن صنعت نفت ایران جنبه قانونی یافت. و این نه پایان مبارزه مردم ایران در راه کسب حقوق حقه خود که آغاز آن بود.

### نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق

حتی این رویدادها نیز انگلیسیان را از خواب خوش دوران امپراطوری بیدار نکرد. شرکت نفت هنوز امتیاز نفت را معتبر می‌دانست و وزارت امور خارجه انگلیس، به گفته ال‌ول‌ساتن، کماکان «ترجیح می‌داد بازی قدیمی سیاست را پیش گیرد و نخست‌وزیران و کابینه‌های [ایران] را همچون مهرگان شطرنج به حرکت در آورد. این بازی در گذشته کارساز بود؛ پس چرا حالا نباشد؟» به چشم آن وزارتخانه ایرانیان مردمی بیچاره بودند و هرگز در کار سیاست تأثیری نداشتند.

پس از قتل رزم آرا، حسین علا به نخست‌وزیری رسید. شهرد با نخست‌وزیر جدید ملاقات کرد و به او گفت: «عملیات شرکت را با اقدامی نظیر ملی کردن نمی‌توان قانوناً متوقف کرد.» و اضافه نمود که اصل ۵۰-۵۰ را می‌توان مورد مذاکره قرارداد. علا پاسخ داد: «اصل ۵۰-۵۰ ممکن بود مدتی پیش پذیرفته شود ولی حالا چیز بیشتری مورد نیاز است... ایرانیان ملی شدن را اصل مطلوبی می‌دانند... و معتقدند که رفاه مملکت بسته به آن است».

در همان روزها ارنست بوین از مقام وزارت امور خارجه استعفا داد و هربرت موریسون جانشین او شد. بوین مردی



هدف دولت مصدق بیرون آوردن نفت ایران از چنگ خارجی‌ها و کسب درآمدهای بیشتر از منابع نفت بود. مصدق باور داشت که هیچ کس نمی‌تواند ملی کردن را، که حق خدشه‌ناپذیر هر کشوری است، قانوناً نفی کند. خود انگلیس بخشی از صنایعش را ملی کرده بود، و مکزیکی هم اموال شرکتهای نفتی انگلیسی و امریکایی را که در آن کشور به فعالیت مشغول بودند تصاحب کرده بود بدون آنکه با مخالفت روزولت رئیس‌جمهور وقت امریکا روبه‌رو شود. حتی روزولت در سفری که در آوریل ۱۹۴۳ به مکزیکی کرده بود اعلام نموده بود: «زمان استثمار منابع و مردم یک کشور به سود هر گروهی از مردم کشور دیگری قطعاً پایان یافته است».

البته باید به یاد داشت که شرکتهای نفتی امریکا به دلیل منافع مشترکی که با شرکت نفت انگلیس و ایران داشتند از موضع دولت انگلیس حمایت می‌کردند. آنها به دین‌آچسن گفته بودند که ملی شدن نفت ایران «حرمت معاهده‌ها» را از بین می‌برد و قراردادهای نفتی و سایر سرمایه‌گذاریهای ایالات متحده را در سراسر دنیا با خطر مواجه می‌سازد.

## خلع ید از شرکت نفت

انگلیس برای آنکه ایران را از اجرای قانون ملی شدن نفت باز دارد تدابیر متفاوتی اتخاذ کرد. از یک سو نقشه اشغال نظامی آبادان را تهیه کرد و از سوی دیگر کوشید با مصدق بر اساس تقسیم نصفانصاف سود به مذاکره بپردازد. ولی دولت ایران که بنا بر وظیفه‌ای که به عهده گرفته بود در پی اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت بود در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۰ کمیسیون مشترک یازده نفره‌ای تشکیل داد، و آن کمیسیون نیز هیئت مدیره موقت سه نفره‌ای جهت اداره شرکت ملی نفت ایران انتخاب کرد. ریاست هیئت مدیره موقت را آقای مهدی بازرگان به عهده داشت.

انگلیس به بخشی از نیروهای نظامی اش آماده‌باش داد تا به ایران خالی کند که در صدد اشغال آبادان است. در عین حال به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرد.

ایران دادگاه بین‌المللی را واجد صلاحیت برای رسیدگی به اختلافات دولت ایران و یک شرکت خارجی نمی‌دانست، و این نظر خود را به اطلاع دادگاه بین‌المللی رساند. مصدق در اطلاعیهای که به مطبوعات داد خاطر نشان ساخت این حق خدشه‌ناپذیر هر کشوری است که صنایع خود را ملی کند و تنها حقی که شرکت نفت دارد این است که طبق قانون غرامت دریافت دارد. موضع امریکا هم شبیه موضع دولت ایران بود. دین آچسن به سر اولیور فرانکس سفیر کبیر انگلیس در واشنگتن گفت به نظر حقوقدانان وزارت امور خارجه در صورت ملغی

میان‌رو بود و ممکن بود وجود او باعث گردد که اختلافات ایران و انگلیس به نحو مسالمت‌آمیزی حل شود، حال آنکه موریسون تجربه‌ای در سیاست خارجی نداشت و وطن‌پرستی قلدر مآبانه‌اش بحران موجود را عمیقتر کرد.

وزارت امور خارجه، تحت سرپرستی موریسون، تصمیم گرفت شاه را ترغیب کند که حسین علا را کنار بزند و سیدضیاء طباطبائی را که سیاستمداری طرفدار انگلیس بود به نخست‌وزیری برگزیند، و نیز مجلس را که به اعتقاد انگلیسیان «زیر تسلط افراتیون جبهه ملی» بود منحل سازد. در عین حال، برای آنکه حساب دست ایرانیان بیاید، شرکت نفت کمک هزینه و عیدی کارگران را قطع کرد، که به اعتصاب موفقیت‌آمیز کارگران منجر شد، و دولت انگلیس سه ناو جنگی به آبادان فرستاد تا از «صنایع بریتانیا حفاظت کنند».

پاسخی که ایرانیان به این قلدرمآبیهای انگلیس دادند تظاهرات اعتراض‌آمیز خیابانی بود، و تصویب قانون اجرای اصل ملی‌شدن صنعت نفت به وسیله مجلسین شورا و سنا، و به نخست‌وزیری رساندن دکتر محمد مصدق.

دولت پرزیدنت هری ترومن، که اصولاً باور داشت جنبشهای ملی‌گرا سدی در برابر کمونیسم هستند، با اهداف ایران موافق بود و مصدق را «تجسم موج احساسات ملی‌گرایانه» می‌دانست که «سیاست او در مورد کوتاه کردن دست شرکت نفت از حمایت اکثریت وسیعی از مردم برخوردار» است. امریکاییان هیچ مخالفتی با ملی شدن نفت ایران نداشتند به شرط آنکه اصل ۵۰-۵۰ تقسیم سود را که در آن زمان معیار شرکتهای نفتی امریکا در سراسر جهان بود بی‌اعتبار نسازد.

رهبران سیاسی بریتانیا که هنوز، به قول کورلی بارنت تاریخدان بریتانیایی، در همان حال و هوای دوران استعماری بودند و نمی‌توانستند بپذیرند که قدرت بریتانیا و عظمت امپراطوری آن از بین رفته است، مصدق را که به چالش با برتری آنان برخاسته بود بر نمی‌تافتند. از جمله هربرت موریسون، که جهان‌بینی استعماری پابرجایی داشت، حق بریتانیا می‌دانست که ثروت نفتی ایران را صرف بهبود بخشیدن به بیماریهای اقتصادی اش کند.

شدن هر قراردادی مشکل بتوان چیزی بیشتر از پرداخت خسارات یا غرامت خواست، و پیشنهاد کرد بریتانیا اصل ملی شدن را بپذیرد و خواستار مذاکره شود.

اما موریسون وزیر امور خارجه انگلیس بر نمی تافت که، به قول خودش، نخست وزیر کشور خاورمیانه ای ضعیفی به چالش با «حقوق» بریتانیا برخیزد. او به فرانکس دستور داد به آچسن بگوید: «نفت ایران برای اقتصاد ما اهمیت حیاتی دارد، و ما لازم می دانیم به هر وسیله ممکن ایرانیان را بازداریم از اینکه تعهدات ناشی از قراردادهای خود را نقض کنند». موریسون در همین پیام می گوید: «تجربه ای که ما از سرشت ایرانیان داریم» نشان می دهد همین که بریتانیا روشن سازد سر بازار بریتانیایی به کار گرفته خواهند شد ایران روی موافق نشان خواهد داد.

ولی دکتر محمد مصدق و اعضای دولت او، و به طور کلی مردم ایران در آن زمان، با ایرانیانی که موریسون می شناخت فرق داشتند. تهدیدهای نظامی انگلیس، که هدفش خالی کردن دل ایرانیان بود، تأثیری معکوس بخشید. در اردیبهشت و خرداد مردم با تظاهرات وسیعی که بر پا کردند خواستار خلع ید از شرکت نفت شدند. روز ۲۰ خرداد هیئت مدیره موقت شرکت ملی نفت ایران و نمایندگان کمیسیون مشترک وارد آبادان گردیدند و ۵۰۰۰۰ نفر از کارگران نفت و ساکنان آن شهر استقبال پر شور از آنان به عمل آوردند. روز بعد نیز به خرمشهر رفتند و با استقبال مشابهی روبه رو شدند. آنان در خرمشهر پرچم ایران را بر فراز اداره مرکزی شرکت نفت برافراشتند و اعلام داشتند که از این پس کلیه کارکنان ایرانی و خارجی شرکت «سابق» مستخدم شرکت ملی نفت ایران به حساب خواهند آمد.

مأموریت هریمن و مذاکرات استوکس هیئت مدیره موقت جلساتی با اریک دریک، مدیر کل شرکت سابق، و همکاران او تشکیل داد و چون دریک حاضر نشد در برابر هیئت مدیره موقت جوابگو باشد و در برابر نفتی که از ایران صادر می شد به نام شرکت ملی نفت رسید دریافت دارد کار به اختلاف کشید و شرکت نفت سابق به کمک شرکتهای نفتی بزرگ امریکایی و کشورهای دیگر ترتیبی داد که صادرات نفت ایران متوقف شد.

دولت انگلیس در اندیشه توسل به زور بود، و امریکاییان که معتقد بودند حمله نظامی انگلیس به ایران به مداخله شوروی منجر خواهد شد اورل هریمن را به عنوان مأمور ویژه رئیس جمهور به ایران فرستادند تا باب مذاکره بین ایران و انگلیس را بگشاید.

عقباهای دولت انگلیس، از جمله موریسون و امانوئل شینول

وزیر دفاع، موافق میانجیگری ایالات متحده نبودند. شاید به همین دلیل در روز ورود هریمن به تهران تظاهراتی از جانب توده ایها صورت گرفت که به زد و خورد خونینی بین آنان و مخالفانشان منجر شد و پانزده نفر، از جمله چهار پلیس، کشته شدند. نکته جالب اینکه بی بی سی در صبح همان روز گفته بود انتظار می رود به هنگام ورود هریمن اغتشاشهایی صورت گیرد. هریمن مایل بود در فضایی دوستانه با دکتر مصدق درباره اختلافات مربوط به نفت به مذاکره بپردازد، ولی انگلیسیان که معتقد بودند ایران فقط زیر فشار رام می شود در فردای ورود هریمن به تهران برخی مجازاتهای اقتصادی بر ضد ایران برقرار کردند. هریمن با دشواری فراوان، که ناشی از پافشاری طرفین اختلاف بر مواضع خود بود، موفق شد ایران و انگلیس را به دور میز مذاکره بنشانند.

سرپرست هیئت انگلیسی را ریچارد استوکس مهربار سلطنتی به عهده داشت. هدفی که استوکس دنبال می کرد این بود که، چنان که خود به موریسون نوشته بود، تأسیس يك شرکت را به دولت ایران بقبولاند که صد درصد «شرکت نفت انگلیس و ایران تحت نام جدیدی» باشد و این شرکت کلیه عملیات مربوط به نفت ایران را به عهده بگیرد. او، با همین هدف، پیشنهادی هشت ماده ای به دولت ایران ارائه کرد که بر اساس آن سهم ایران از درآمدهای نفت کمتر از سهم کشورهای نفت خیزی می شد که نفت خود را ملی نکرده بودند.

روشن است که دولت ایران نمی توانست پیشنهادهای استوکس را بپذیرد و لذا مذاکرات طرفین به جایی نرسید و استوکس به انگلستان برگشت. حقیقت این بود که انگلیس هیچ قصد نداشت به توافق منصفانه ای با مصدق برسد. اسناد سری وزارت امور خارجه انگلیس که اکنون منتشر شده است نشان می دهد که آن کشور منتظر بود کسی نظیر سیدضیاء که «هواخواه انگلیس شناخته شده» بود به قدرت برسد و توافقی «معقول» صورت گیرد که موقعیت سابق شرکت نفت را به آن بازگرداند. به اعتقاد بیشتر مقامات وزارت امور خارجه و وزارت سوخت و نیرو می بایست تمام وسایل ممکن به کار گرفته شود تا دولت مصدق ساقط گردد، حتی اگر توسل به زور نیز لازم باشد.

می‌دید انگلیسیان بیشتر علاقه‌مند به سرنگونی دولت اویند تا رسیدن به توافقی با او، روز ۱۵ شهریور ۱۳۳۰ در مجلس سنا عملیات مخفی دولت انگلیس را به باد انتقاد گرفت و گفت کاسه صبر دولت ایران لبریز شده و از انگلیس خواست بآب مذاکره را بگشاید و پیشنهادهای متقابل خود را عرضه بدارد.

پاسخ دولت انگلیس به گفته‌های مصدق این بود: «دولت اعلیحضرت اعلام می‌دارد که مذاکرات... قطعاً دنبال نخواهد شد». آنچه دولت انگلیس را بر می‌انگیخت که در پی توافق با مصدق نرود بلکه بکوشد او را کنار بزند، موضع خائنانه آن بخشی از هیئت حاکمه ایران بود که در گرماگرم آن مبارزه حیاتی تنها به منافع آنی خود می‌اندیشید. اسناد سری وزارت امور خارجه انگلیس حاکی است که شیرد در همان روزها پیامی از شاه دریافت کرده بود حاکی از اینکه «او متقاعد شده است که لازم است مصدق کنار زده شود». علی‌سپهلی سفیر کبیر ایران در انگلیس هم به رجینالد بوکر معاون وزارت امور خارجه گفته بود: «دولت دکتر مصدق دیگر چندان دوامی نمی‌آورد». در مجلس هم به تشویق سفارت انگلیس گروه مخالفی تشکیل شده بود که می‌توانست چوب لای چرخ دولت بگذارد.

همان‌طور که گفتیم دولت انگلیس همواره در اندیشه توسل به زور بود و نقشه اشغال نظامی آبادان را تهیه کرده بود. اما چون نتوانست حمایت ایالات متحده و کشورهای عضو پیمان ناتو را جلب کند از این کار منصرف شد و به دو نهاد بین‌المللی شورای امنیت سازمان ملل و دادگاه بین‌المللی توسل جست.

## دو پیروزی درخشان سیاست خارجی ایران

هنگامی که دکتر مصدق اعلام کرد ایران تصمیم گرفته است کارکنان انگلیسی شرکت نفت سابق را تا ۱۲ مهر ۱۳۳۰ از ایران اخراج کند، وزارت امور خارجه انگلیس پیش‌نویس قطعنامه‌ای را جهت تقدیم به شورای امنیت تهیه کرد که در آن از دولت ایران خواسته شده بود اجازه بدهد کارکنان انگلیسی شرکت نفت سابق در ایران باقی بمانند و توصیه‌های دادگاه جهانی لاهه را رعایت کند (در مه ۱۹۵۱ دولت انگلیس از ایران به دادگاه بین‌المللی شکایت برده بود، و دادگاه برای آنکه فرصت پیدا کند که تصمیم بگیرد آیا صلاحیت رسیدگی به این شکایت را دارد یا نه، حکمی موقتی صادر کرده بود مبنی بر اینکه تا تصمیم‌گیری فوق‌هیچ‌یک از دو طرف دست به عملی نزنند که مانع عملیات نفت شود).

ایالات متحده مخالف کشاندن موضوع به شورای امنیت بود و اعتقاد داشت که شوروی پیش‌نویس قطعنامه را، به صورتی که نوشته شده است، وتو خواهد کرد. وزارت امور خارجه آمریکا پیش‌نویس دیگری تهیه کرد که در آن از هر دو طرف خواسته شده

## تحریم نفت ایران و همدستی کارتل بین‌المللی نفت

دولت انگلیس برای آنکه جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران را شکست دهد نفت ایران را تحریم کرد و از شرکتهای نفتی غرب خواست از ایران نفت نخرند و اجازه ندهند که متخصصان نفت به استخدام ایران درآیند. موفقیت انگلیس در این کار منوط بود به جلب همکاری کارتل بین‌المللی نفت.

شرکتهای امریکایی نفت مایل نبودند ایران در ملی کردن نفت خود به توفیق برسد زیرا بیم داشتند که سایر کشورهای تولیدکننده نفت نیز از نمونه ایران پیروی کنند و قراردادهای مبتنی بر اصل تقسیم نصفانصف سود را ملغی سازند. به همین دلیل به حمایت از شرکت نفت انگلیس برخاستند و به جای نفت تحریم شده ایران به اندازه کافی نفت خام و محصولات پالایش شده در اختیار آن شرکت گذاشتند تا به مشتریانش بفروشد و بازارهایش را از دست ندهد.

دولت ایران تصمیم گرفت مستقیماً نفت خود را به فروش برساند. این کار البته آسان نبود چون در آن زمان ۷۳ درصد کل کشتی‌های نفتکش در اختیار کارتل بین‌المللی نفت بود که از انگلیس جانبداری می‌کرد، و بیشتر ۲۷ درصد بقیه نفتکش‌ها نیز متعلق به کشورهای سوسیالیستی و آرژانتین بود.

با این همه، شرکت نفت انگلیس برای آنکه خریداران بالقوه نفت ایران را بترساند در سپتامبر ۱۹۵۱ يك آگهی در مطبوعات عمده کشور به چاپ رساند و ضمن آن اعلام کرد چون خرید نفت ایران «غیرقانونی» است شرکت نفت به هر اقدامی که لازم باشد دست خواهد زد تا «حقوق خود را حفظ کند».

علی‌رغم این مضایق و تهدیدها، شرکتهای ۲۰ کشور اروپایی و امریکایی و افریقایی و آسیایی در صدد برآمدند نفت ایران را خریداری کنند یا تحقیقاتی در این زمینه به عمل آورند. نکته جالب اینکه بریتانیا یکی از هشت کشور اروپای غربی بود که شرکتهایشان مایل بودند نفت ایران را بخرند. ولی سفارتخانه‌های بریتانیا در سراسر دنیا و همچنین شرکت نفت انگلیس و سایر اعضای کارتل بین‌المللی نفت حداکثر تلاش خود را به کار بردند تا هیچ شرکت یا کشوری از ایران نفت نخرد.

از سوی دیگر، سر فرانسیس شیرد سفیر کبیر انگلیس در ایران می‌کوشید دولت دکتر مصدق را سرنگون کند، و مصدق که

بود «طبق اصول منشور سازمان ملل» به مذاکره بپردازند. اما انگلیس این پیش نویس را نپذیرفت و متن تجدیدنظر شده‌ای از پیش نویس خود را به شورای امنیت عرضه کرد.

ایران نه دادگاه لاهه را واجد صلاحیت برای رسیدگی به اختلافات خود و یک شرکت خارجی می‌دانست و نه شورای امنیت را، با وجود این تصمیم گرفت در اجلاس شورای امنیت شرکت کند و استدلال‌هایش را با اعضای شورا در میان بگذارد. دکتر مصدق تصمیم گرفت ریاست هیئت ایرانی را شخصاً به عهده بگیرد، و این امر انگلیس را نگران کرد چون بیم داشت مصدق اسنادی را به شورای امنیت نشان بدهد حاکی از تلاش بی‌وقفه آن کشور در افساد سیاستمداران و مطبوعات ایران.

مصدق به نیویورک رفت و چون بیمار بود در بیمارستان نیویورک بستری شد و ضمن دیداری که در همین بیمارستان با جرج مک‌گی داشت ابراز امیدواری کرد که پیش از اجلاس شورای امنیت بین طرفین «آشتی» برقرار شود. دین آچسن که تحت تأثیر علاقه مصدق به حصول توافق قرار گرفته بود از انگلیس خواست به ایالات متحده اجازه دهد که «در نقش یک کارگزار امین» با مصدق به مذاکره بپردازد. اما انگلیس همچنان سر آشتی نداشت.

شورای امنیت روز ۲۳ مهر تشکیل جلسه داد و در مدت یک هفته که جلسات شورا ادامه داشت دو کشور، یکی قوی و دیگری ضعیف، این تریبون جهانی را به کار گرفتند تا حرف خود را به کرسی بنشانند. و آن که در پایان پیروز شد دکتر محمد مصدق بود. دولت انگلیس شکست تحقیر آمیزی خورد و مصدق به صورت یک قهرمان ملی درآمد و تمام رسانه‌های امریکایی به حمایت از او برخاستند چون، به داوری دین آچسن، کارش را «با مهارت بسیار... انجام داد و یک شبه به یک ستاره تلویزیونی تبدیل شد و بر گلدوین جب نماینده بریتانیا کاملاً سایه انداخت». حتی روزنامه انگلیسی فایننشال تایمز نوشت موریسون «نشان داده است که به کلی عاجز است از اینکه از پس نخست وزیر ایران برآید که به رشته‌ای از پیروزیهای دیپلماتیک بسیار بزرگ دست یافته است». حالا دولت انگلیس به دادگاه بین‌المللی لاهه امید بسته بود. دولت انگلیس برای آنکه شکست تحقیر آمیز پیشینش تکرار نشود عالیترین مراجع حقوقی کشور را به لاهه فرستاد. ریاست هیئت ایرانی را خود دکتر مصدق به عهده داشت و بهترین حقوقدانان کشور در هیئت عضویت داشتند. پروفیسور هانری رولن استاد حقوق بین‌المللی در دانشگاه بروکسل و رئیس سابق مجلس سنای بلژیک نیز به استخدام درآمد بود تا هیئت ایرانی را یاری کند.

دادگاه از روز ۱۹ خرداد تا ۲ تیر ۱۳۳۱ به استماع

استدلال‌های طرفین پرداخت. سپس رئیس دادگاه اعلام کرد که تصمیم قضات به موقع اعلام خواهد شد. عصاره استدلال‌هایی که انگلیس به دادگاه عرضه کرد این بود که امتیاز نفت «پیمان نامه» ای است که بین دو دولت انگلیس و ایران امضا شده و ایران حق ندارد به طور یک طرفه آن را ملغی سازد، و جواب ایران این بود که امتیاز مزبور قراردادی است بین دولت ایران و یک شرکت خارجی، و دولت ایران حق دارد صنایع خود را ملی کند و تنها وظیفه‌ای که در قبال شرکت نفت دارد این است که بابت ملی کردن نفت به آن شرکت غرامت بپردازد که کاملاً آماده است به این وظیفه خود عمل کند.

پیش از آنکه تصمیم دادگاه اعلام شود موفقیت ایران بر همگان آشکار بود. سراریک بکت مشاور حقوقی وزارت امور خارجه انگلیس پیش از اعلام تصمیم دادگاه در گزارشی به وزارت امور خارجه نوشت: «اگر شکست بخوریم، متقاعد شده‌ام دلیلش این است که مدعای ضعیفی داشتیم... به عنوان یک حقوقدان خبره، دادگاه را مقصر نمی‌شناسم اگر علیه ما تصمیم بگیرد. من به راستی متزجرم از اینکه در حال حاضر قاضی انگلیسی نمی‌باشم که [در دادگاه بین‌المللی] برمسند قضا می‌نشیند».

یک ماه بعد، وقتی حکم دادگاه صادر شد، معلوم گردید که سراریک بکت لازم نبوده است نگران شرف حرفه‌ای قاضی انگلیسی باشد؛ دادگاه پس از تحلیل استدلال‌های دوطرف اعلام کرد صلاحیت رسیدگی به موضوع مورد اختلاف را ندارد، و قاضی انگلیسی، سر آرنولد مک‌نیر، در میان ۹ نفری بود که به نفع ایران رأی دادند. اریک بکت که خود در دادگاه، بنابر وظیفه‌ای که قانوناً به عهده داشت، از مدعای انگلیس دفاع کرده بود پس از صدور حکم دادگاه گفت: «سر آرنولد مک‌نیر با رأیی که علیه ما داد نامش را در تاریخ ثبت کرده است».

این دو پیروزی درخشان سیاست خارجی دولت دکتر مصدق نشان داد که اگر کشوری در دعاوی خود برحق باشد و رهبران سیاسی‌اش زبان سیاسی معاصر را بشناسند و بکوشند در چارچوب قوانین بین‌المللی از دعاوی و حقوق کشور خود دفاع کنند، به ویژه در کمال تخصص و شعور و مهارت دفاع کنند، هیچ لازم نیست بیمی از نهادهای بین‌المللی نظیر شورای امنیت و

کسب امتیازات قدیمی از خود بیزار کنیم.» چنین افرادی با چنین اعتقادهایی در کابینه محافظه کاران موجود نبودند.

(۲) آن بخشی از نخبگان حاکم ایران هم که به منافع و موقعیت برتر خود بیش از منافع کشور و ملت می اندیشیدند و تاکنون ساکت نشسته بودند کم کم، به تشویق سفارت انگلیس، روحیه پیدا کردند و وارد میدان شدند.

(۳) در صفوف جنبش ملی پراکندگی روی داد و برخی از مهمترین رهبران درجه دوم جنبش به اردوی دشمن پیوستند. در این میان روی گرداندن آیت الله ابوالقاسم کاشانی از جنبش که نیروی محرکه مهمی در بسیج مردم بود لطمه زیادی به جنبش زد.

(۴) شکست حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری امریکا و روی کار آمدن دولت جمهوریخواه که سنتاً بیش از دولت دموکراتها از منافع سرمایه داران بزرگ دفاع می کرد.

چرچیل حتی پیش از آنکه آیزنهاور وظایف ریاست جمهوری را رسماً به عهده بگیرد به دیدار او رفت تا از همکاری او در مسئله نفت اطمینان حاصل کند. آیزنهاور در آن ملاقات روی چندان خوشی به چرچیل نشان نداد اما، همچنان که انگلیسیان انتظار داشتند، دولت او پس از آنکه ثابت قدمی مصدق را در دفاع از حقوق مردم ایران سنجید به همدستی با انگلستان برخاست و رهبری کودتای ۲۸ مرداد را به عهده گرفت و دولت مصدق را سرنگون کرد.

دولت انگلیس حالا به هدف شماره یکش، یعنی خلاص شدن از شر دکتر مصدق، رسیده بود ولی می دانست که ناچار است در مورد هدف شماره دو خود، یعنی تسلط مجدد بر منابع سرشار نفت ایران، کوتاه بیاید چون امریکاییان در برابر خدمتی که انجام داده بودند مزد دندان گیری می طلبیدند: سهم عمده ای از نفت ایران، در چنان موضع نیرومندی هم بودند که می توانستند به آنچه می خواستند برسند.

شرکتهای نفتی بزرگ، که خیالشان جمع بود باز در ایران دولت دست نشانده ای روی کار آمده است که لازم نیست پیشاپیش نظر موافق یا مخالف آن را جویا شوند، در لندن گرد آمدند و تصمیم گرفتند برای بهره برداری از نفت ایران کنسرسیومی به وجود آورند که ۴۰ درصد سهامش مال شرکت نفت انگلیس باشد، ۴۰ درصد سهامش مال شرکتهای امریکایی، ۱۴ درصد مال شرکت شل، و ۶ درصد بقیه مال شرکت نفت فرانسه. و آن گاه مذاکراتی را با دولت ایران آغاز کردند که در ۷ شهریور ۱۳۳۳ منجر به عقد قراردادی بین کنسرسیوم مزبور و ایران گردید.

در این قرارداد ایران مالک اسمی داراییهای صنعت نفت ایران دانسته شده بود، ولی می بایست دو شرکت عملیاتی در ایران



از راست به چپ: ایدن، چرچیل، اتلی، موریسون

دادگاه بین المللی لاهه به دل راه دهند بلکه حتی می توانند تریبون این نهادها را به سود کشور و ملت خود به کار گیرند. باید توجه داشت که ایران تحت رهبری دکتر مصدق در زمانی توانست به این دویروزی بزرگ دست یابد که جهان گرچه دوران استعمار را پشت سر گذاشته بود هنوز باد آن دوران در کله بسیاری از سیاستمداران موجود بود و کشورهای ضعیف آن نقش مهمی را که اکنون در سیاست جهانی دارند هنوز نداشتند.

#### کودتای ۲۸ مرداد و سرانجام مسئله نفت

دیگر بر انگلیسیان آشکار شده بود که اگر بخواهند آب رفته را به جوی باز گردانند چاره ای جز سرنگونی دولت مصدق به وسیله کودتا ندارند. در ماههای پس از صدور حکم دادگاه بین المللی چند تحول مهم روی داد که به سود آنان عمل کرد:

(۱) در اکتبر ۱۹۵۱ دولت کارگری اتلی در انتخابات عمومی شکست خورد و محافظه کاران، به رهبری وینستون چرچیل، به قدرت رسیدند. دولت کارگری انگلیس البته در دشمنی با جنبش ملی ایران هیچ کوتاه نیامده بود ولی، به هر حال، کسانی در دولت کارگری بودند که قلباً دکتر مصدق را می ستودند، از جمله خود کلمنت اتلی نخست وزیر. اتلی در ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۱ در جلسه کابینه انگلیس گفته بود: «دکتر مصدق با حمایت ایرانیان که از حکومت باندهای فاسد ناراضی بودند توانست دولتش را تشکیل دهد... ما نباید احساسات ملی گرایانه اصیل را در ایران با توسل به فتون

تأسیس گردد، یکی برای اکتشاف و تولید نفت و دیگری برای پالایش، هر دو تماماً متعلق به کنسرسیوم و هردو دارای قدرت کامل از جانب شرکت ملی نفت ایران برای اداره و کنترل کلیه عملیات. مدت قرارداد ۲۵ سال بود و در صورتی که کنسرسیوم مایل بود می توانست تا سه پنجسال دیگر نیز آن را تمدید کند. بدین ترتیب منابع نفت ایران تا ۱۹۹۴ در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت که تقریباً منطبق با تاریخ خاتمه قرارداد ۱۹۳۳ بود. ایران ۵۰ درصد از سود خالص را دریافت می کرد.

شرایط قرارداد، همچنان که امریکاییان می خواستند، بهتر از قراردادهای نفتی مشابه در کشورهای دیگر نبود. ایران هیچ نقشی در اداره صنعت نفت خود نداشت ولی برای آنکه شرکت ملی نفت ایران بیکاره جلوه نکند مسؤول عملیات کم اهمیتی نظیر مسکن و بهداشت و آموزش شد.

دکتر محمد مصدق که در آن هنگام در زندان بود ضمن درخواستی که جهت تجدید نظر در حکم دادگاه نظامی نوشته بود اعلام کرد دولت ایران در سرپیچی آشکار از قانون ملی شدن صنعت نفت و منافع ملی موافقت کرده است صنعت نفت ایران را تا چهل سال دیگر در دستهای خارجی قرار دهد. این مهربانانه ترین قضاوتی بود که می شد در حق دولت ایران کرد.

\*

تاکنون درباره جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران پژوهش عالمانه کم صورت نگرفته است و کتاب، حتی کتاب ارزنده، کم نوشته

نشده است. ولی لطف کتاب نفت، قدرت، و اصول، به قلم آقای مصطفی علم، در این است که نویسنده از اسناد سری دولتهای انگلیس و امریکا که اخیراً طبق قانون، انتشار یافته اند فراوان سود جسته به طوری که کتاب ایشان اساساً متکی بر آن اسناد است، و در عین حال با برخی از مقامات ایرانی و انگلیسی و امریکایی که در رویدادهای دوره مورد بحث شخصاً شرکت داشته اند گفت و گو کرده و از دانسته های دست اول آنان هم استفاده کرده است. در نتیجه، نویسنده موقعیت راوی تقریباً دانای کل را یافته است که خواننده را نه تنها به مکانهایی می برد که ورود به آنها برای همگان ممکن و آسان بوده است و با سخن و اندیشه و عمل اشخاصی آشنا می کند که در همان زمان وقوع بر همگان آشکار بوده است، بلکه به جلسه های سری هم می برد، پرونده گزارشهای سری را هم در برابر چشمهای او می گشاید، و به او اجازه می دهد که بطون اشخاص و منشاء رویدادها را نیک ببیند و به داوری درست تری برسد. این امر باعث شده است که کتاب، گرچه پژوهشی علمی است درباره دوره کوتاه ولی بس مهمی در تاریخ معاصر ایران، جاذبه ای را پیدا کند که ویژه داستان است نه تحقیق تاریخی. نویسنده این سطور وقتی کتاب را در دست گرفت تا صفحه آخر به دنبال روایت کشانده شد و بهره برد. یقین دارم اگر کتاب به نحو شایسته ای به زبان فارسی ترجمه و منتشر شود سایر ایرانیان علاقه مند هم با لذت آن را خواهند خواند و بهره خواهند برد.

## مجله باستان شناسی و تاریخ

(از انتشارات مرکز نشر دانشگاهی)

سال ششم، شماره اول و دوم، منتشر شد

عنوان برخی از مقاله ها:

- تپه زاغه: تحلیلی اجمالی از عملکرد منازل مسکونی
- ژاک دومورگان و حفاری در شوش
- مروری بر بیش از سی سال کاربرد کامپیوتر در باستان شناسی
- نیشابور از دیدگاه باستان شناسی
- روزنامه و مدرسه: دو یار همسنگر در دوره قاجار
- مراکز و مدارس و خانقاههای کرامیان
- نقد و معرفی کتاب